

## جایگاه عقل و مقتضیات آن در اعتبار بخشی گفتارهای دینی (دکتر قاسم بستانی)

**چکیده:** دانشمندان اسلامی از دیرباز، با درک پدیده جعل حدیث، درصدد به دست دادن معیارهایی بر آمدند تا صحیح حدیث را از سقیم آن بازشناسند؛ از جمله این معیارها، « مخالفت حدیث با عقل و مقتضیات آن » است و از طریق آن به ارزیابی احادیث پرداخته اند. عقل و مقتضیات آن چیست؟ اعتبار این معیار نزد مسلمانان چه اندازه است؟ این مخالفت چگونه مخالفتی است؟ محدوده قضاوت عقل نسبت به آموزه های دینی کدام است؟ ....

مؤلف به ذکر این معیار و بررسی جوانب خاص آن و پاسخ دادن به سؤالات مطرح شده پرداخته است. سپس احادیثی چند - که با این معیار مورد نقد قرار گرفته اند - برای نمونه ذکر می شوند تا این معیار و ملاحظات خاص آن و نیز نحوه به کارگیری آن، بهتر شناخته شود.

**کلید واژه :** معیار، عقل، مقتضیات، حدیث، موضوع

### ۱. معیار بودن عقل و مقتضیات آن

یکی از ملاک ها و معیارهای بسیار مهم و اساسی شناخت حدیث غیر صحیح، موضوع و مخدوش از دیگر احادیث - همچنان که قریب به اتفاق دانشمندان و حدیث شناسان اسلامی از دیرباز بر آن تأکید دارند. - « مخالفت حدیث با عقل و مقتضیات آن »، بدون احتمال تأویل است؛ بدین گونه که مضمون یک حدیث با توجه به مدلول قطعی، بر عقل و مقتضیات آن عرضه شود تا مورد ارزیابی آن دو قرار گیرد و چنانچه عقل و مقتضیات آن با مضمون حدیث عرضه شده مخالف باشند، به موضوع و غیر صحیح بودن یا حداقل مخدوش بودن حدیث حکم شود. در حقیقت - همچنان که خواهد آمد - مرجع تمام معیارها و ملاک های شناخت حدیث غیر صحیح، موضوع و مخدوش از غیر آن و به عبارت دیگر، مبنا و مرجع نقد حدیث، عقل و مقتضیات آن است.

### ۲. عقل و مقتضیات عقل چیست؟

در تعریف عقل گفته شده که قوه تشخیص درست از نادرست و معیار ارزیابی انسان از اقوال و افعال خود و دیگران است و همچون چراغی روشن در مسیر حیات بشری قرار دارد تا راه از چاه تمیز داده شود. مقتضیات عقل همان اقتضانات و استلزامات و اصول عقل عملی و عقل نظری بنا بر یافته ها، کشفیات و یقینات آنهاست.

### ۳. نسبت عقل و مقتضیات آن با تعالیم و آموزه های دینی

به طور قطع، تمام افعال و افکار بشر دارای مستند عقلی (عقل نظری یا عقل عملی) بوده آن افعال و افکار با مستند عقلی پذیرفته یا رد می شوند. در امور

مذهبی نیز درستی و نادرستی تمام اصول و احکام نظری و عملی به قضاوت اجمالی یا تفصیلی عقل بر می گردد؛ برای مثال، شرع نمی تواند از جمع ضدین یا نفی صانع یا وجود و واجب الوجود و مانند سخن بگوید؛ چرا که بنا بر استدلال های عقلی، پیش فرض این است که :

الف. شاعر رئیس عقلاست ، لذا حکمش با حکم عقل - که ودیعه او نزد آدمیان است - برای کشف حقیقت و صحت و سقم امور ، متحد است؛

ب . شارع در مقام هدایت و ارشاد آدمی به راه راست و حقیقی است.

لذا بیانات او تهی از کذب و اغرا و منطبق بر حقایق مسلم جهان است. هر چند درستی و نادرستی برخی از احکام و امور دینی، مانند تعداد علت تعداد رکعات نماز، زمان روزه و ... ، بر عهده شرع گذاشته شده و به کتاب و سنت ارجاع داده می شود، اما این تابعیت عقل در این امور نیز مبتنی بر استدلال عقلی بر صحت نبوت و درستی بیانات انبیاء، پذیرفتن حکیمانه بودن این احکام به جهت صدورشان از شارع حکیم و تفاوتشان با امور عادی است؛ ضمن این که تشخیص آن که چه امری را باید به شرع فقط ارجاع داد، نیز از وظایف عقل است . لذا باید گفت که عقل و اقتضانات آن از امور فرادینی هستند.

باید متذکر شد که ممکن است دریافت ها و اصول عقلی در دو بعد نظری و عملی، ناقص یا اشتباه یا متناسب با زمان و مکان خاص و مبتنی بر قالب های خاصی باشد یا این که عقل از امور و شرایطی چون احساسات، منافع شخصی یا طبقاتی، ضمیر ناخودآگاه و... متأثر باشد. اما با وجود این اشکال، نقص یا محدودیت، باز ملاک بودن آن غیر قابل خدشه است؛ چرا که متولی نقد ، بازبینی و شناخت درستی و نادرستی یا خوب و بد دریافت ها و احکام و قواعد، در نهایت، خود عقل به هر کیفیتی که باشد، است و هیچ وسیله دیگری، غیر از عقل برای داوری نسبت به فکر و فعل آدمی وجود ندارد؛ چه به هر حال، مردم هر زمانی و مکانی ، داشته های عقلانی و عقلایی خود را کامل و تام پنداشته، بر صحت آن استدلال می کنند و عملاً امور خود را بر طبق آنها پیش می برند به عبارت دیگر، عقل هرکس ، برای او حجت دارد.

#### ۴. عقل مستقل و عقل تابع

برخی عقل را آن گاه حجت می دانند که به قرآن و سنت ثابت مستتبر شده باشد، نه عقل مجرد و بالذات و این که عقل ابتدائاً هیچ نقشی در تحسین یا تفتیح امور ندارد. این سخن، به ظاهر، بازخوان، اندیشه های اشعر یگری بوده به نوعی ، استقلال عقل به عنوان معیار شناسایی حق از باطل را زیر سؤال می برد؛ چه صحت آن و قضاوت هایش منصوب به تأدیب آن به قرآن و سنت قطعی خواهد بود. به عبارتی دیگر، عقل و قضاوت های آن، براساس قرآن و سنت سنجیده می شود، نه بالعکس.

به هر حال، قابل پذیرفتن است. که عقل، تحت تأثیر تعالیم اصیل دینی، امکان رشد و شکوفایی بیشتری خواهد داشت و آموزه های وحیانی زمینه ساز تعالی آن خواهد بود، اما بدیهی است - همان گونه که اشاره شد. عقل و

مقتضیات آن ، امری فرادینی بوده ، اعتبار خود و قضاوت هایش را در جایی دیگر و بنابر عواملی ، بعضاً ذاتی و بعضاً اکتسابی، به دست می آورد؛ چه، انسان بدون دین قابل تصور است، اما انسانی که بدون عقل و مقتضیات آن عمل کند و بیندیشد، غیر قابل تصور. بلکه عقل و مقتضیات آن، اموری کاملاً غیردینی و حاکم بر دین هستند دلیل بر این امر، همان عرضه اصول دین از توحید ، نبوت، معاد و ... بر عقل پیش از ایمان آوردن است تا نسبت به حق و باطل آن قضاوت کند.

ظاهراً از این رو است که صاحبان نظریه عقل مستنیر، در نهایت، اظهار می دارند. که اتکا بر عقل، مجال وسیعی برای اجتهاد ایجاد می کند و این که بین صحیح منقول و صریح معقولی تعارضی نیست. و به بیانی دیگر ، با توجه به عبارت «صریح معقول» به عقل و مقتضیات آن استقلال داده اند.

## ۵. قرآن و مرجعیت عقل

آیات بسیاری در قرآن وجود دارند که آدمی را به تفکر ، تدبیر، تعقل در کاینات و اقوال نبوی و آیات قرآنی برای احراز صحت و سقم امور و کشف حقایق از جمله صحت و سقم اقوال نبوی و آیات قرآنی دعوت می نماید؛ مانند :

و یریکم آیاته لعلکم تعقلون « (سوره بقره ، آیه ۱۶۴) ، « صم بکم عمی فهم لایعقلون» (سوره بقره، آیه ۱۷۱)، و نیز: (سوره بقره ، آیه ۲۴۲)، سوره ال عمران ، آیه ۱۱۸) ، (سوره نساء، آیه ۸۲)، (سوره مائده، آیه ۵۸) ، (سوره مائده، آیه ۱۰۲) ، (سوره انعام، آیه ۲۲)، (سوره اعراف، آیه ۱۷۶)، (سوره اعراف ، آیه ۱۸۴) و ... این آیات به طور قطع ، بر اعتبار و جایگاه والای عقل و اقتضات آن دلالت می کنند؛ قوه ای که استناد و استدلال بدان ، راه را بر هر نوع انحراف و کج روی می بندد و موجب دستیابی آدمی بر حقایق می گردد. و نیز مجموع آیات قرآنی خیر از این امر می دهند که آموزه ها و تعالیم وحیانی، مبتنی بر مبانی و اصول عقلی و خطاب الهی خطابی حکیمانه و عاقلانه است.

## ۶. سنت و مرجعیت عقل

در احادیث دینی نیز، بخصوص احادیث ائمه (ع) - همچنان که بدان، به صورت، مختصر اشاره می شود - عقل از جایگاه والایی برخوردار بوده، محوریت مطلق در تشخیص صحیح و سقیم امور دینی و غیر دینی یافته است . توحید و نبوت بدان ثابت شده، درستی یا نادرستی سخنان و کردارهای منسوب به بزرگان دین با آن معلوم می گردد و صحیح و سقیم آنچه که به دین نسبت داده شده ، بدان سنجیده می شود و برخی از این احادیث در تعظیم این نیروی سرنوشت ساز بشری تا آنجا پیش رفته اند که آن را در عرض انبیاء و ائمه (ع) قرار داده اند. در پی ، برخی از احادیثی که ، به طور صریح، به جایگاه والا و محوری عقل در امور دینی و غیر دینی بشر اشاره دارد، ذکر می شود:

از پیامبر(ص) نقل شده است:

« انما یدرک الخیر کله بالعقل و لادین لمن لاعقل له؛  
قوام المرء عقله و لا دین لمن لاعقل له؛  
استرشدو العقل ترشدوا و لاتعصوه فتندموا؛

برای هر چیز ابزاری است و ابزار مؤمن عقل اوست. برای هر چیز مرکبی است و مرکب آدمی عقل اوست. و برای هر چیز هدفی است و هدف عبادت عقل است. برای هر گروهی چوپانی است و چوپان موبدان عقل است. برای هر تاجری کالایی است و کالاهای اهل سیر و سلوک عقل است. برای هر خرابی آبادانی است و آبادانی آخرت عقل است. برای هر سفری خیمه ای است که بدان پناه برده می شود و خیمه مسلمانان عقل است؛ هنگامی که خداوند عقل را آفرید، آن را به سخن در آورد (و به کارش انداخت) سپس به او گفت که جلو بیا. پس جلو آمد سپس به او گفت: برگرد. پس برگشت. سپس به او گفت که به عزت و جلالم سوگند که هیچ خلقی بهتر از تو نیافریدم. از طریق تو امر و نهی می کنم و به واسطه تو پاداش می دهم و مجازات می کنم (یا تو را امر و نهی می کنم و پاداش و عقاب می دهم.)

از امام صادق (ع) نقل شده است:

- حجه الله على العباد النبي و الحجة فيما بين العباد و الله العقل  
- العقل دليل المؤمن.

.. و انما يدرك الحق (يا الفوز) بمعرفة العقل و جنوده و مجانبه الجهل و جنوده .

از امام کاظم (ع) نقل شده است:

ای هشام ، خداوند برای مردم دو حجت دارد؛ حجتی ظاهر و حجتی باطن، پس حجت ظاهر همان فرستادگان و پیامبران و ائمه اند و حجت باطنی همان عقل ها هستند.

از امام رضا (ع) پرسیده شد که امروز حجت خدا بر مردم چیست؟ فرمود :

عقل، با عقل است که صادق بر خداوند را می شناسی و بدو ایمان می آوری و دروغگو بر خداوند را می شناسی و او را انکار می کنی....

## ۷. آموزه های دینی و معیار عرضه حدیث بر عقل و مقتضیات آن

باید متذکر شد که علی رغم اتفاق نظر تمام دانشمندان مسلمان بر محوریت عقل و تمیز بین حق و باطل امور دینی و غیر دینی و استنباط احکام شرعی، و علی رغم تصریح احادیث بسیاری نزد فریفتن بر مراجعه به قرآن و سنت برای تشخیص حدیث درست از غیر آن و معیار بودن این دو، در احادیث فریقین، هیچ حدیثی مشاهده نشده که به مراجعه به عقل و مقتضیات آن در تشخیص حدیث صحیح از غیر آن و معیار بودن آن در این خصوص ، تصریح کرده باشد. اما این عدم تصریح در عمل، تأثیری در روش های نقد مسلمانان نداشته، آنان به طور طبیعی، از عقل در نقد احادیث بهره جسته اند. شاید عدم تصریح فوق الذکر به جهت کفایت ارجاع به دو منبع مذکور و حضور سنگین این دو منبع در حیات فکری و عملی مسلمانان آن دوران بوده است.

با این وجود، شاید بتوان دو معیار ذیل - که در آیات و احادیث بدانها اشاره شده - از مصادیق عرضه حدیث بر عقل در آموزه های دینی دانست.

## الف . پذیرش و اطمینان قلب نسبت به حدیث :

چه بسا پذیرش قلب و آرامش جان و عدم عکس العمل وجدان آدمی و آن احساس و درک نهادینه شده از روح دینی، و احساس قرابت و انس نسبت به مضمون یک حدیث که در برخی از احادیث بدان ها به عنوان ملاک تشخیص حدیث درست از نادرست اشاره شده ، تعبیری دیگر از جایگاه عقل یا شعور آدمی و مقتضیات آن باشد.

برای مثال از پیامبر (ص) نقل شده است:

اگر حدیثی از من شنیدید که دل هایتان آن را انکار می کند و موهبتان و پوست بدن هایتان از آن منتفر است و آن را از خود به دور می بینید، پس من از شما بدان دورترم.

یا از امام صادق(ع) از پیامبر (ص) آمده است:

... پس آنچه از حدیث آل محمد(ص) به شما می رسد و دل هایتان بر آن نرم شد و آن را پذیرفت و آن را شناختید، آن را بپذیرید و آنچه که دل هایتان از آن بیزار شد و انکار کردید ، آن را به خداوند و فرستاده اش و به عالمی از آل محمد(ص) واگذارید.

و نقل شده که زراره از امام صادق(ع) می پرسد: اگر دو خیر متعارض از شما بشنویم، کدام را بپذیریم ؟ امام می فرماید:

آنچه را که میان اصحاب مشهور است بپذیر و شاذ و نادر را رها کن اگر هر دو مشهور بودند، آنچه را نزد تو درست تر است یا از نظر خودت موثق تر است، بپذیر.

## ب. مطابقت با معروف :

معروف امری است که عقل جمعی مردم قایل بر صحت و کارآمدی و مفید بودن آن است ، برخلاف امر منکر مواردی در آیات و نیز احادیث یافت می شود. که مسلمانان به امر معروف فرا خوانده، و از امر منکر باز داشته شده اند و بلکه معروف بودن امری را ملاک صحت صدور آن از معصوم دانسته اند.

از علی(ع) نقل شده که مردی از انصار بر سرّیه ای فرمانده شد و پیامبر(ص) به افراد آن سرّیه فرمان داد تا از او اطاعت نمایند. پس آن مرد به علتی از زیردستانش ناراحت شد و فرمان داد تا آتش بیاورند و بر آفرورزند و به آنان فرمان داد که خود را به آتش بیاندازند، اما آنان امتناع کردند تا این که ناراحتیش برطرف شد.

وقتی پیامبر(ص) از این ماجرا با خبر شد، فرمود:

اگر وارد آن می شدند تا روز قیامت از آن بیرون نمی آمدند، هیچ طاعتی در معصیت خدا نیست. طاعت فقط در معروف است.

برخی متذکر شده اند که « المعروف » در اینجا همان چیزی است که عقل، قلب، قرآن و سنت آن را می پذیرند و چه بسا تعبیر «و لایعصینک فی معروف » مؤید این بیان نبوی باشد.

علاوه بر آن ، در قرآن آمده است:

و اقساموا بالله جهد ايمانهم لئن امرتهم ليخرجن قل لا تقسموا طاعة معروفة ان الله خبير بما تعملون؛ طاعة و قول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لكان خيرا لهم؛

خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين؛  
ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون ؛ كنتم خيرا امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تأمنون بالله ...؛ يؤمنون بالله و يوم الآخر و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسارعون في الخيرات ...؛

و نیز (سوره اعراف، آیه ۱۵۷) (سوره توبه، آیه ۶۷ و ۷۱ و ۱۱۱)؛ (سوره حج ، آیه ۴۱) ، (سوره لقمان، آیه ۱۷) ، ...

حضرت علی (ع) نیز در روایتی طولانی سه بار تأکید می کند:  
فلا طاعة فی المعصیه ، الطاعة فی المعروف (سه بار)  
از این جا شروع کردم .

## ۸. محدوده عمل معیار عقل

عدم مخالفت احکام و تعالیم شرعی، بخصوص احکام غیر عبادی و دنیایی شرع با عقل، بنابر اتفاق مسلمین، یکی از معیارهای اصیل و اساسی اسلامی است . با این وجود، باید متذکر شد که میان آموزه های دین و عقل، عموم و خصوص من وجه وجود دارد. قسم اعظم آموزه های دینی را می توان، از حیث محتوا، با معیار عقل ارزیابی کرد، مگر برخی از آموزه ها و احکام آن که به دور از دسترس و قضاوت عقل است؛ مانند اثبات معاد و احوالات برزخ و قیامت یا حکمت شکل عبادات. از سویی دیگر، اعمال و علوم بسیاری وجود دارند که در حیطه قضاوت و داوری شرع نیستند، بلکه صرفاً متکی بر عقل آدمی است؛ مانند بسیاری از علوم، قوانین علمی، فعالیت های اقتصادی، سیاسی، نظامی و ...

از این رو، حدیث، چنانچه شامل امور مذهبی خاص نباشد، با محک عقل قابل سنجش است و هم چنان که پیش تر اشاره شد، خود این عدم دخالت عقل در این امور مذهبی خاص ، در نهایت، متکی بر استدلال عقلی است. این غیر از حاکمیت و محوریت مطلق عقل در بررسی و نقد صحت و سقم حدیث از حیث سند و نیز اصول و قواعد تفقه و اجتهاد است که از جمله علوم بشری بوده ، علوم درایه ، رجال و اصول فقه بدان ها می پردازند.

از این رو، برخی از دانشمندان نقاد حدیث، با تحلیل و کالبد شکافی فرایند نقد و ملاک های مورد استفاده در آن ، اظهار داشته اند که باید تمام مراحل نقد حدیث و نیز معیارهای آن بر عقل و مقتضیات آن تکیه کرد، بلکه چنین امری خود به خود حاصل است و حدیث شناسان از عقل از همان ابتدا بهره جسته اند و بیشتر معیارها چون مخالفت با عقل، حس و مشاهده و عادت و ... بلکه مرجع تمام ملاک های نقد حدیث مستقیم یا غیر مستقیم، عقل و مقتضیات آن است و تعاریف علما از احادیث مانند تعریف حدیث صحیح به عقل بر می گردد؛ حتی آن جا که باید حدیث فقط بنابر نقل ، نقد شود، چه این نوع نقد، تشخیص عقل است و این عقل است که چنین رهنمودی را داده است. لذا باید گفت که گذشتگان، حق عقل را آن گونه که باید در تمام مراحل نقد روایت و راوی داده اند و روش های آنان کاملاً علمی به تمام معنا و به اتکای عقل است؛ و لو غیر

مستقیم با وضع معیارهایی چون اقرار راوی، کفر راوی، مخالفت با قرآن و سنت  
و ....

برخی معیارهای نقد متن از حیث معنا را کلاً دو معیار دانسته اند: عدم مخالفت با عقل و عدم مخالفت با تاریخ. پر واضح است که عدم مخالفت با تاریخ نیز در اصل، مبنایی عقلی دارد نیز گفته شده وقتی می توان به طور قطع گفت که مراد متکلمی از سخنانش حاصل شده که علاوه بر ثقه بودن راوی، چند امر ذیل نیز منتفی باشد: اظمار، تخصیص، تقدیم و تأخیر، تجوز و تقدیر و معارضت با عقل که باز معیارهای نخست، مبنایی عقلی دارند.

با این وجود، برخی بنابر احتیاط و باز براساس دلالت عقل، گفته اند که مخالفت چیزی با عقل، مطلبی و نداشتن دلیلی عقلی بر آن چیز، مطلبی دیگر است. اگر حدیث واجد شرایط صحت، غیر از عقل، بود، باید آن را پذیرفت؛ چون مفاد پاره ای احادیث احکام تعبدی محض است و چنانچه عقل نیز در مورد آنها حکم موافقی داشته باشد، معلوم نیست که آن جهت، علت منحصر باشد و در غیر احکام، بنابر قاعده « لکل مقال رجال؛ برای هر سخنی مردانی خاص اند» و « رب حامل فقه الی من هو افقه من؛ بسیار کس اند که سخن ژرفی را به ژرف بین تر از خود ابلاغ می کنند.

به هر حال، ملاک موافقت با عقل و دل، ملاکی غیر قابل تردید است و حتی اگر گفته شود که نمی توان مستقلاً در امر قضاوت نسبت به حدیث از آن بهره جست، اما بدون آن نیز نمی توان بر صحت حدیثی قطع کرد. به عبارت دیگر، اگر آن را در نقد حدیث کافی ندانیم، اما به طور قطع لازم است.

## ۹. بررسی برخی از احادیث با معیار عقل

از ابوهریره نقل شده است:  
هرکس مرده ای را غسل دهد، باید غسل کند و هر کس او را حمل کند باید وضو بگیرد.  
وقتی این حدیث به گوش عایشه رسید، گفت:  
آیا پیکر مسلمانان مرده نجس است؟ آیا بر کسی که جنازه را بر چوبی حمل می کند ایرادی وارد است؟  
ابن عباس در این باره می گوید:  
هنگام حمل چوب های خشک، وضویی بر ما نیست.  
چنین انکاری از ابن مسعود نیز روایت شده است.  
گفته شده که شیوه بالا در نقد حدیث، علاوه بر مقابله آن با دیگر احادیث، عرضه آن بر عقل است؛ چه هیچ معقول نیست که به صرف حمل کردن چوب، آدمی ملزم به غسل باشد؟  
ابوهریره از پیامبر(ص) نقل می کند: (برای اقامه نماز) پس از خوردن غذای بختی وضو بگیرد.

ابن عباس در پاسخ می گوید که غذای حلال نمی تواند سبب شکستن وضو شود و شرعاً وضو با خارج شدن چیز نجس باطل می شود، نه با داخل شدن چیز حلال و طاهر. و یا می گوید که آیا به سبب آب گرم نیز باید وضو بسازیم؟ گفته شده که ابن عباس در نقد سخن ابوهریره به عقل استناد کرده است؛ چرا که عقل نمی پذیرد که خوردن غذای حلال ناقض وضو باشد و این که ناقض های وضو در شرع مشخص شده اند و اگر چنین چیزی درست باشد، پس آب گرم نیز ناقض وضو خواهد بود.

حکمی که ابوهریره بدان قایل است، موجب عسر و حرج نیز می شود که مخالف « و ما جعل علیکم فی الدین من حرج » سوره حج، آیه ۷۸ است. باید متذکر شد که از جابرین عبدالله انصاری، ابویوب، ابوطلحه، زید بن ثابت و ام حبیبه نیز شبیه به قول ابوهریره وارده شده است.

از پیامبر(ص) روایت شده است:

تحدثوا عن بنی اسرائیل و لاجرح

نیز روایت شده است:

لا تکتبوا عنی غیر القرآن، فمن کتب عنی غیر القرآن فلیمحه.

گفته شده که حدیث اول با توجه به حدیث دوم، مخالف مقتضیات عقل است؛ بدین گونه که ممکن نیست پیامبر(ص) فرموده باشند که از من چیزی ننویسید، اما از سویی دیگر، اجازه نقل حدیث از بنی اسرائیل را داده باشند.

از سویی دیگر، می توان گفت که هر دو حدیث با مقتضیات عقل، با ملاحظه طبیعت اشیاء در زمان پیامبر(ص) ناسازگارند؛ چه نمی توان دلیلی منطقی بر نهی نگارش حدیث توسط پیامبر(ص) ذکر کرد، به خصوص این که بعدها نگارش حدیث از اشتغالات عمده مسلمانان شد. روایت از بنی اسرائیل نیز در زمان پیامبر(ص) شایع و رایج نبود، بلکه پس از پیامبر(ص) و در زمان جانشینان مطرح شد؛ لذا دلیلی ندارد که پیامبر(ص) حکمی را برای امری غیر مبتلا به صادر نماید.

این در حالی است که جمع بین این دو حدیث، بر فرض صحت شان، با تأویل امکان پذیر است؛ بدین گونه که مراد از حدیث نخست، روایت سخنان معقول و مقبول آنان یا عین بیانات آنها بدون تصرف باشد و مراد از حدیث دوم، نگاشتن حدیث همراه با قرآن باشد. هر چند توجیهاتی این گونه، چندان قانع کننده به نظر نمی آیند.

در ضمن، برخی از رجال حدیث نخست تضعیف شده اند و شبیه بدان در طرق شیعه نیز ذکر شده است. برخی رجال حدیث دوم نیز تضعیف شده اند. هم چنین در برخی از نقل ها، دو حدیث مذکور ضمن یک حدیث گفته شده است.

از ابوهریره نقل شده که از پیامبر(ص) پرسیده شد:

خداوند از چه چیزی است؟ و ایشان فرمود: از آب مرو (یا مرو که ظاهراً مهوور باید باشد)، نه از زمین یا از آسمان، خداوند گله اسپانی را آفرید، پس آنها را دوانید، پس آنها عرق کردند، پس خود را از عرق آنها آفرید.

نظیر این حدیث را عبدالعزیز بن محمد احمد بن منده از محمد بن شجاع نیز نقل کرده است.

نسبت به مخالفت این حدیث با مقتضیات عقل تصریح شده است؛ چه براساس آن، خداوند پیش از آن که خلق شود، وجود داشته است؟! غیر از این که چنین

مطالبی با اصول عقلی و دست آوردهای فلسفی - که خداوند را واجب الوجود می داند - غیر قابل قبول است.  
حدیث مذکور هم چنین با صریح قرآن - که خداوند را به وجود آمده از چیزی نمی داند: « لم یلد و لم یولد» (سوره اخلاص، آیه ۳) « هو الاول و الاخر» (سوره حدید، آیه ۲) - در تعارض است و نیز در حدیث تحقیر ذات الهی، به دور از ذوق سلیم و بسیار سخیف و رکیک است، چون خداوند را از عرق اسب می داند اگر برای مثال گفته می شود از نور خلق شده، حداقل چنین بی سلیقه‌گی در آن دیده نمی شد. مگر این که گفته شود که اسب نزد اعراب از جایگاه اسطوره ای ویژه ای برخوردار بوده است.

گفته شده این حدیث از ساخته های محمد بن شجاع دانسته شده که در دینش منحرف بود و همچنین در طریق آن ابن مهزم وجود دارد که گفته شده او در مقابل پنجاه درهم، پنجاه حدیث وضع می کرد.

علامه طباطبایی هنگام تفسیر آیات: « و لقد آتینا داود و سلیمان علماً ... و خسر لسلیمان جنوده من الجن و الانس الطیر فهم یوزعون» (سوره نمل، آیه ۲۴-۱۵)، در نقد داستان های مربوط به حضرت سلیمان - که در احادیث آمده اند - می گوید که آنها امور شگفت انگیز و غریبی هستند که « عقل سلیم»، بلکه تاریخ قطعی آنها را نمی پذیرد.

حتی نظیر آنها در افسانه های خرافی کمتر دیده می شود.  
آنها مبالغه هایی هستند که از امثال کعب و وهب روایت شده اند. آنها گفته اند سلیمان پادشاه تمام مردم زمین بود و هفتصد سال حکومت کرد و تمام موجودات روی زمین از انس، جن، حیوانات وحشی و پرندگان جزء لشکریانش بودند، در پایتخت او سیصد هزار کرسی، هر یک برای یک پیامبر گذاشته شده بود، بلکه هزاران پیامبر و صدها هزار نفر از امرای انس و جن روی آنها می نشستند و مادر ملکه سبا از جنینان بود، از این رو پاهای ملکه مانند خران سم داشت و پاهایش را پنهان می داشت و ماجرا صریح پرده از این حقیقت برداشت. او پادشاه چهارصد شاه بود که هر شاه ۲۰۰ هزار سرباز داشت و دارای سیصد وزیر و دوازده هزار فرمانده نظامی که هر یک، دوازده هزار سرباز داشت، و دیگر اخبار عجب و غریب غیر قابل قبول که باید آنها را قطعاً از اسرائیلیات دانست. البته باید یادآور شد که آنچه در قرآن در خصوص احوالات سلیمان آمده، به اندازه کافی شگفت انگیز است و چه بسا این امر موجب تجری و ضاعان و قصاصان (داستان سرایان) شده باشد.  
از عایشه از پیامبر(ص) نقل شده است:

شپش چیز موجب فراموشی می شود: خوردن سؤر موش، انداختن شپش زنده، ادرار در آب راکد، گذشتن از وسط ردیف شتران، جویدن علف و خوردن سیب. برای تقویت حافظه باید صمغ لادن خورد.

این حدیث، از نظر متن و سند سخت ضعیف و موضوع دانسته شده است. در منابع شیعه نیز این موارد، از معصوم، به عنوان موجهات فراموشی ذکر شده است: خوردن پنیر، سؤر موش، پنیر ترش، جلجلان (تخم گشنیز یا دانه های میان انجیر) و حجامت در نقره (استخوان قمحدوه، استخوان پس سری)، راه رفتن میان دو زن، نگاه کردن به مصلوب و تعار (زخمی، دراز کشیده)، خواندن سنگ قبرها، ادرار در آب راکد، انداختن شپش زنده بر زمین، گذشتن از وسط ردیف شتران.

پر واضح است که از نظر عقل، علم و حس - هم چنان که برخی نیز متذکر شده اند - هیچ ارتباطی میان این امور و فراموشی وجود ندارد. از معاذ بن جبل روایت شده هنگامی که پیامبر(ص) او را به سوی یمن گسیل داشت، به او فرمود:

تو به نزد مردمی از اهل کتاب می روی. پس اگر از تو دربارهٔ مجرّه (کهکشانشان) پرسیدند، در جواب بگو که آن از عرق افعی است که ساکن زیر عرش است. این حدیث و مشابه آن از نظر سند تضعیف شده و از نظر متن باطل دانسته شده است. برخی تصریح کرده اند که خود متن بر بطلان خود دلالت دارد و نشان می دهد که این سخنان از پیامبر (ص) نیست. هم چنین تصریح شده که این حدیث بر خلاف عقل است که امری واضح است.

ابوهریره از پیامبر(ص) نقل می کند که بهشت و جهنم با هم مجامعه کرده ، پس آتش گفت که متکبرین و جباران وارد من می شوند و بهشت گفت که ضعفا و خوار شدگان وارد من می شوند. خداوند به بهشت گفت : « تو رحمت من هستی و من هر کس از بندگانم را که بخواهم، به تو مورد لطف و مرحمت قرار می دهم» و به آتش گفت : « همانا تو عذاب من هستی و من هر کس از بندگانم را که بخواهم، به تو عذاب می دهم و برای هر دو شما آن اندازه داریم که پر شوید.» ، اما آتش وقتی پر می شود که خداوند پایش را در آن قرار می دهد و بدان می گوید : « قط قط» ( کافی است، کافی است) . در این حالت دوزخ پر می شود و در هم فرو می رود...برخی این حدیث را از اسرائیلیات ابوهریره می دانند.

به هر حال، حدیث بالا، از نظر عقل مردود است؛ چه هیچ معنا ندارد که دو مخلوق الهی سر وظایف خود به مجامعه بپردازند. ضمن این که علت مجامعه، علت دخالت خداوند و نیز نتیجه این مداخله معلوم نیست. این در وقتی است که گفته می شود که این بهشت و دوزخ، در حقیقت، زبان داشته و به سخن در می آیند.

نقل شده که مردی به پیامبر(ص) گفت:

زنی دارم که بیش از همه چیز او را دوست دارم ، اما دست لمس کننده ای را رد نمی کند ( لاتمنع یا تدفع ید لامس)، آیا طلاقش دهم؟ فرمود: نه بر او صبر کن ( و به قولی : از او بهره مند شو).

سند این حدیث تضعیف شده است و برخی آن را غیر ثابت از پیامبر(ص) و موضوع و بدون اصل دانسته اند.

با توجه به مضمون حدیث، باید پرسید که چگونه یک مرد، متوجه می شود همسرش دست به زنا می زند و بر آن صبر می کند و پس از مدتی آن را برای پیامبر(ص) بازگو می کند؟ در کدام فرهنگ و دینی چنین سفارش شده یا فرهنگ سازی شده است؟ لذا باید گفت که اصل داستان دروغ است؛ چه با عقل و نیز اصول اخلاقی و شرعی در تعارض است.

تعبیر « لاتمنع » ید لامس» کنایه از فجور است و بر این معنا برخی از گذشتگان تصریح کرده اند و از آن جا که پیامبر(ص) در چنین حالتی اجازه نگه داشتن زن را نمی دهد، برخی با وجود معنای ظاهری روشن و نیز اشکال در سند، به تأویلات بعید دست یازیده و مثلاً گفته اند که مراد این است که از نامحرم دوری نمی کند و با آنان دست می دهد یا مراد دادن مال شوهر به غیر است. برخی متذکر شده اند که لغت، تأویل عدم دوری از نامحرمان را تقویت نمی کند، بلکه مفهوم متبادر از آن تعبیر، همان فجور است. حتی اگر چنین تأویلی درست باشد، باز پیامبر(ص) دستور امساک زن را به شوهر نمی داد.

اما این که زن از مصافحه با نامحرمان ابایی ندارد - آن چنان که برخی تأویل کرده اند - به چه معناست؟ یعنی مردان در آن زمان برای مصافحه دست خود را به سوی زنان نیز دراز می کردند؟ یا این که این زن خود پیشقدم شده، دست را برای مصافحه دراز می کرده است؟ آیا در این حالت، مردان که مسلمان و دوستان فرد مسلمان هستند، از این امر نیز استقبال می کردند؟ از پیامبر(ص) روایت شده است:

جور الترك، و لاعدل العرب؛ ستم ترکان بهتر از عدالت عرب است. این حدیث، مخالف حکمت و عقل سلیم دانسته شده است؛ چه ستم به هر حال، مذموم و عدل ممدوح است و گفته اند که آن را ساخته های شعوبی های ایرانی برای نشان دادن عظمت خود و بسیج مردم علیه بنی امیه و نیز بنی عباس است.

شکی در موضوع بودن این حدیث نیست. اما این که ساخته ایرانیان ضد عرب است، دلیل می خواهد این در حالی است که در حدیث مدح اعراب نهفته است ، چه عدالت وصفی ممدوح است که در حدیث، عرب بدان متصف شده است و هم چنین تردیدی نیست که اعراب صدر اسلام، بخصوص حکام آنها، نسبت به غیر عرب ها رفتار نژاد پرستانه ای داشتند و نیازی برای جعل حدیث جهت تحریک غیر عرب ها علیه آنان نبود. از ابوهریره از پیامبر(ص) نقل شده است:

بدن موسی(ع) مارگونه بود و او از نشان دادن آن خجالت می کشید، پس برخی از بنی اسرائیل او را اذیت و آزار می دادند و می گفتند که او بدنش را به علت بیماری و آفتی که بر آن است، می پوشاند. پس خداوند اراده کرد که او را از آن سخنان مبرا سازد. پس یک روز، موسی در تنهایی لباسهایشان را در آورده ، بر سنگی گذاشت و مشغول شست و شوی خود شد. هنگامی که از این کار فارغ شد، به سمت سنگ آمد تا لباسهایش را بردارد . اما سنگ لباسهایش را برداشت و دوید. پس موسی عصای خود را برداشته و به دنبال سنگ دوید، در حالی که فریاد بر می آورد: « ثوبی حجر، ثوبی حجر»، تا این که به گروهی از بنی اسرائیل رسید و آنها او را عریان دیدند در حالی که خداوند او را به بهترین شکل خلق و از آن سخنان مبرا کرده بود.

پس موسی نزد سنگ رفته و لباس هایش را برداشت و پوشید و شروع به زدن سنگ کرد، تا آن جا که بر بدن سنگ سه ، چهار یا پنج کوفتگی و برآمدگی ظاهر شد. در قرآن نیز آمده است: یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا و کان عندالله و جیهاً (سوره احزاب، آیه ۶۹).

حسین حاج حسن ضمن این که این داستان را به دور از عقل و بیان عقلا می شمارد، می پرسد که آیا راه دیگری برای درمان موسی نبود؟ مگر بیماری جسمانی و عیب بدنی از مقام نبوت می کاهد؟ چگونه می توان تصور کرد پیامبر(ص) به این اندازه از بیهوده گویی تنزل کند که عقل سلیم افراد معمولی از بیان آن دوری می کنند؛ پیامبرانی که از حیث عقل برتر از دیگران آمده اند تا مردم را به راه راست هدایت نمایند؟

علاوه بر آن ، هیچ مفسری چنین سبب نزولی را برای این آیه ذکر نکرده است. هر چند باید گفت که برخی از تفاسیر اهل سنت به این داستان، ذیل آیه مذکور به عنوان شأن نزول ، اشاره کرده اند. شاید منظور وی در کتب خاص اسباب نزول باشد.